

در مبارزه با سنت نئوتوده‌ایسم

بخش دوم:

مبارزات سیاسی، انقلاب و سوسیالیسم

امیرحسین محمدی فرد

مهر ۱۴۰۳

مقدمه

صحبت درباره‌ی سنت سیاسی قدیمی و البته ویژه‌ای است، که هر دفعه با سیاست‌های مشخص تکراری در دل یک جنبش خاص بورژوازی پدید می‌آید؛ این جنبش واقعی بورژوازی که در امتداد منافع قشری سرمایه‌داری داخلی، تحرک جریان‌های برانگیخته از سنت «نئوتوده‌ایسم» را سامان می‌دهد، در پاسخ به مسائل مبرم جامعه و در به‌کار انداختن مکانیسم‌های اجتماعی همیشه افق ضد غربی و ضد آمریکایی را به جامعه منتقل کرده است، تا بتواند حاکمیت سرمایه‌داری در جامعه‌ی ایران را روی پایه‌های تقابل با غرب و غربگرایی استوار و پایدار کند. نیروهای سیاسی متعدد متلون و محافل سیاسی متعین متنوع که با ایدئولوژی‌های گوناگون به این کمپ بورژوازی تعلق دارند، اگر در مدت هم‌زیستی‌شان بارها با یکدیگر خصومت و ضدیت شدید و تاریخی داشته‌اند و حتی اگر علیه یکدیگر جدال‌های خونینی از سر گذرانده باشند، اما خاستگاه اجتماعی-طبقاتی مشترکی دارند، و از فرهنگ و منش سیاسی مشابهی تبعیت می‌کنند. البته جریان فکری و سیاسی مورد نظر در حال حاضر بالقوه و در ابتدای پرورش یافتن است، اما نیاکان‌اش در عنوان انقلاب پنجاه‌هفت در خانواده‌ی وسیع سیاسی راست شرق‌زده به‌اندازه‌ای نفوذ داشتند که در هیأت ائتلافی اجتماعی و سیاسی به پشتوانه‌ی حکومت جدید بروند، تاجایی‌که جناح‌هایی از دولت حاکم را «مترقی» ارزیابی کردند! از این اقتضاح سیاسی و ایدئولوژیک چند دهه می‌گذرد، اما امروز نیز طیف سیاسی «نئوتوده‌ایسم» در این جنبش معین چنان پیشرفت کرده است، که به تنهایی عنوان نماینده‌ی فکری و سیاسی لیبرالیسم «چپ» ایرانی را یدک می‌کشد. البته بنا به ذات جنبشی و طبقاتی که از این سنت سیاسی سراغ داریم، نئوتوده‌ایسم اولین جریانی نیست که در بازدارندگی از سوسیالیسم دخالتگر تلاش می‌کند، تا سیاست انفعال تا «انقلاب» را با تز موهوم عدم شرکت پرولتاریا در انقلاب «غیرسوسیالیستی» تلیق کند. سال‌ها پیش از این‌که جریان تازه از راه رسیده‌ی نئوتوده‌ایسم متولد شود، جریان‌هایی برآمده از خط سیاسی توده‌ای-اکثریتی سوگند خورده بودند که شرایط ایده‌آل برای «انقلاب سوسیالیستی» خواهد رسید و با توجیحات تئوریک در چهارچوب سنت لیبرالیسم «چپ» کارگران را از بار مسئولیت حضور در پروسه‌ی تعیین سرنوشت جامعه خلاص کرده بودند.

هم‌تبار بودن در حوزه‌ی سیاست و هم‌جنبشی بودن در عرصه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی با باندهایی از دولت به جریان «نئوتوده‌ایسم» جرئت و اعتماد به نفس می‌دهد، که همچون اسلاف‌اش بدون عذاب وجدان طبقه‌ی کارگر را به «صبر» کردن و به کاری نکردن فراخواند، و با بی‌قیدی محض پرولتاریا را از پراتیک انقلابی معاف کند. این جریان سنتی برای تبریئه کردن خود از ننگ پرورژی‌ی بودن چاره‌ای ندارد که به معافیت‌طلبی و اصلاح‌طلبی رجوع کند. از آنجا که نئوتوده‌ایسم در پهنه‌ی سیاسی به‌مثابه

زنده‌ای چسبیده به دولت فعالیت می‌کند، به پرولتاریا بشارت می‌دهد، که چون گویا هنوز دوره‌ی «انقلاب سوسیالیستی» نرسیده است و چون گویا شرایط در جهان و در ایران برای انقلاب آماده نشده است، پس پرولتاریا باید فقط به مبارزه برای بهبود معیشت بپردازد و در بهترین حالت به قابل تحمل شدن وضعیت اقتصادی کفایت دهد. وقتی به دلیل موقعیت طبقاتی و جنبشی، تزه‌های «لوکاچ» مبنای بررسی کردن احکام صحیح مارکسیسم مبنی بر ریشه‌ی عمیق اقتصادی در مبارزه‌ی طبقاتی می‌شوند، غیر از رویگردانی از مبارزات سیاسی و ارجاع به آکادمیسم اردوگاهی و ضد «سرنگونی» شدن نتیجه‌ای نخواهد داشت. این نوع از برخورد با پدیده‌های اجتماعی و در جواب دادن به تحولات انقلابی به این نحو، نقطه‌ی آغاز شکل‌گیری فلسفه‌ی وجودی جریان نئوتوده‌ایسم است. این طیف سیاسی مناسبات اجتماعی حاکم بر جامعه را ناشی از تضاد کار و سرمایه و محصول مبارزه‌ی پرولتاریا و بورژوازی نمی‌داند، بلکه شرایط اجتماعی را بر اساس دوقطبی جنگ سردی عقب‌مانده میان دولت «مستقل» با «امپریالیسم» جهان‌خوار تحلیل می‌کند. وقتی دولت‌گرایی و ضد «سرنگونی» بودن با «ضد امپریالیسم» و ناسیونالیسم شرقی در این سیستم فکری و سیاسی درهم می‌آمیزد، خروجی‌اش می‌شود تبدیل کردن غرب و آمریکا به «تضاد عمده» در جامعه و بی‌گناه جلوه دادن بورژوازی عنان‌گسیخته که زندگی مردم را نابود کرده و آینده‌ی‌شان را گروگان گرفته است. در واقع این سنت سیاسی سرمایه‌داری را نه به‌عنوان نظام اقتصادی و سیاسی معین که بر جامعه حاکم است، بلکه در ضدیت با «امپریالیسم» می‌پذیرد. خطوط سیاسی برخاسته از مکتب توده‌ای-اکثریتی چه در گذشته و چه امروز با هر جریان سیاسی که زاویه داشته باشند، بی‌تردید ملقب به «پروامپریالیسم» می‌شود. از همین روی حداقل نیمی از سوسیالیست‌ها از جانب این جرگه‌ی مهجور مدال «آمریکایی» دریافت کرده‌اند!

ممکن کردن انقلاب سوسیالیستی یعنی این‌که عملکرد مارکسیسم باید در دوره‌های انقلابی نشان دهد که کدام پراتیک تعریف شده و کدام برنامه‌ی سیاسی و حقوقی می‌تواند پرولتاریا را در موقعیتی بگذارد، تا نقش دگرگون‌کننده‌ی خود را در جهت تامین منافع طبقاتی‌اش و رها کردن جامعه بر عهده بگیرد؛ یعنی طبقه‌ی کارگر چگونه باید در مبارزات سیاسی حاضر شود، تا بتواند خیزش‌های انقلابی را در جامعه‌ی منقلب رهبری کند. اختلاف بسیار عمیق و خیلی جدی وجود دارد بین دستگاهی که از صورت‌بندی‌های اجتماعی انفعال طبقه‌ی بالفطره انقلابی را استنتاج می‌کند، با روش‌شناسی مارکسیستی که جایگاه پراتیک انقلابی را به‌مثابه نیروی تغییردهنده‌ی زندگی و نقش پرولتاریا را در مقام رهبری‌کننده‌ی تحولات انقلابی برجسته می‌کند. این مکتب در همه‌ی اعصار که ابراز وجود سیاسی داشته، از خود ایدئولوژی خاصی نمایان کرده است، که به عقب‌مانده‌ترین اقشار بورژوازی تعلق دارد و در همه حال پرولتاریا را از تاثیرگذاری مستقیم در پروسه‌ی استحاله‌ی روبنای سیاسی محترز می‌دارد.

از طرف دیگر طبق نقطه نظر مارکسیسم دولت سرمایه‌محمل سیادت و صیانت سیاسی از طبقه‌ای است، که از نظر اقتصادی بر جامعه حکومت می‌کند. شیوه‌ی کار ماشین دولتی حفاظت کردن از منافع طبقه‌ای است، که ابزار تولید را در انحصار دارد. البته سرتیترهای مذکور مبرهن‌اند که دولت، ضامن در انقیاد نگه‌داشتن طبقات تحت ستم و استثمار و تبعیض و نیروی قهریه‌ی طبقه‌ای معین برای سرکوب کردن طبقات فرودست است، به این هدف که مناسبات سرمایه‌داری از تعرض پرولتاریا و اقشار فرودست ایمن بماند. از آنجا که دولت همان ساختار سرکوبگر سیاسی است که سرمایه‌داری برای حکومت کردن در اختیار دارد، بحث نیز حول فروپاشی حکومت سیاسی طبقات حاکم متمرکز می‌شود. پرولتاریا نمی‌تواند بورژوازی را سرنگون کند، مگر به‌واسطه‌ی کنار زدن دولت سرمایه، قدرت سیاسی را کسب کرده باشد. از طرف دیگر سازوکار سیستم دولتی به سلسله عملیات سازمان‌یافته‌ی سیاسی و قضایی طبقات دارا خلاصه نمی‌شود، بلکه به‌مثابه یک پدیده‌ی اجتماعی خود موضوع عمل سیاسی واقع می‌شود. از این روی نمی‌توان مبارزه‌ی سیاسی را از مبارزات طبقاتی جدا کرد و نمی‌شود مبارزات ضد دولتی را از میان تحولات انقلابی بیرون کشید. اما تلاش متوقف‌نشده‌ی فعالان سنت نئوتوده‌ایسم در راستای دوری از سیاست و نفی شرکت در پروسه‌ی مضمحل کردن دولت

تعریف می‌شود. در واقع بنا به پایگاه اجتماعی و جایگاه طبقاتی این جریان به سمت ثباتی با سرمایه‌داری کشیده می‌شود، به این هدف که از دولت به‌عنوان عامل اصلی در تضمین یا نقض حقوق انسانی، در مبارزه برای رسیدن به آزادی‌های سیاسی محافظت کند؛ در همین حین نیز از حاشیه‌ی میدان طبقه‌ی کارگر را در انتظار تصمیم‌گیری بورژوازی برای آینده‌ی انسان‌ها به «صبوری» کردن فرامی‌خوانند. اما سیاست‌پردازی مارکسیستی با صراحت و به روشنی نشان می‌دهد، که شرط لازم جهت آغاز کردن انقلاب سوسیالیستی مداوم قبل از هر مقوله‌ای در هم‌کوبیدن دولت سرمایه است. در واقع پیروز شدن طبقه‌ی کارگر در تحول دموکراتیک و در انقلاب ضد دولتی می‌تواند لحظه‌ای تسریع‌کننده در انقلاب بی‌وقفه به سمت سوسیالیسم باشد. به این ترتیب آماده کردن طبقه‌ی کارگر به‌منظور قرار گرفتن در موقعیت راه‌اندازی انقلاب سوسیالیستی در ماهیت خود امر سیاسی، مبارزاتی و اپوزیسیونی است. در نتیجه فقط با تاکید کردن بر اراده‌ی آلترناتیو عملی در برابر جامعه و منحصر از طریق عملکرد سیاسی و پراتیک انقلابی می‌توان بر آرایش و قطب‌بندی‌های اجتماعی و سیاسی نیروها و محافل در جهت راه افتادن انقلاب سوسیالیستی تاثیر گذاشت.

دوگانه‌ی دروغین مبارزه‌ی اقتصادی و سیاسی، زیر خرقه‌ی «اکنونیسم»

وقتی سوسیالیسم دخالتگر برای رسیدن طبقه‌ی کارگر به موقعیت دست بالای سیاسی در کشمکش‌های طبقاتی نقش‌پردازی می‌کند، وقتی کارگران انقلابی در نوک پیکان مبارزه‌ی ضد استبدادی ثبات سیاسی دولت سرمایه را برهم می‌زنند، و وقتی نیروهای سازمان‌یافته در جنبش سوسیالیسم طبقه‌ی کارگر حاکمان جامعه‌ی سرمایه‌داری را به مصاف می‌طلبند، تکوین یافتن «چپ» پرورژی‌ی نیز برای بورژوازی ضروری می‌شود. در واقع باید مبارزه‌ی سوسیالیستی جریان داشته باشد، و باید طبقات فرودست و اقشار پایین جامعه دولت را در جایگاه مسئول رقم‌خوردن وضعیت اسفبار زندگی از هر لحاظ محکوم کرده باشند، تا برای دولت وجود «چپ‌های» اصلاح‌طلب و دولت‌گرا فوری شود. جریان توده‌ایستی نوین که به تبعیت از سنت‌های این خط سیاسی در کار ساختن حاشیه‌ی امن برای مصون ماندن دولت از گزند مبارزات سیاسی در حال پروبال‌گرفتن است، امروز هم وظیفه‌ی جنبشی خود را با منع‌کردن پرولتاریا از مبارزه‌ی سیاسی و از طریق بازداشتن مردم از مبارزات ضد دولتی تعریف می‌کند. گفته می‌شود گویا مبارزه برای برخورداری از آزادی‌های سیاسی، دفاع از حق برابر زن و مرد، و نبرد بی‌امان برای داشتن آزادی بیان و حق تشکیل‌یابی، در شرایط کنونی به طبقه‌ی کارگر ربطی ندارند، و گویا به نفع مبارزه‌ی اقتصادی و به‌هدف جانداختن «کار حوزهای» (1) در میان کارگران، باید کنار گذاشته شوند. می‌گویند گویا طبقه‌ی کارگر در شرایطی نیست که در مبارزات طبقاتی وارد «فاز سیاسی» شود و گویا تا رسیدن روز موعود باید فقط «دفاع از حق معیشت» را تقویت کرد. طبق این منوال خطوط سیاسی برگرفته از سنت توده-اکثریتی در مدت زمان عمر نصفه‌نیمه‌ی خود، هرگز نمی‌توانند غیر از اشاعه‌ی پاسیفیسم و دنباله‌روی در جنبش کارگری حاصل جدیدی داشته باشند. ملی‌ترین و رفرمیست‌ترین جریان‌های سیاسی که همپای «خانه‌ی کارگر» می‌شوند، منافع و خاستگاه طبقاتی‌شان را با فریز کردن کارگران در محیط کارخانه و از کنده‌شدن سیاست‌ورزی از بدنه‌ی جنبش کارگری تامین و تعیین می‌کنند. سیاست «کار حوزهای» نیز روش تازه‌ای برای دورکردن طبقه‌ی کارگر از میدان‌داری سیاسی نیست؛ محبوس ماندن در محیط کار و متمایل شدن به فعالیت‌های «قانونی» و سیاست گریزی افراطی در کنار آکادمیسم خرده‌بورژوازی بازخورد سیاست قدیمی و سنتی در جنبش ناسیونال‌رفرمیسم است، که پرولتاریا را در مبارزات طبقاتی از داشتن آزادی‌های سیاسی خلع سلاح می‌کند و طبقه‌ی کارگر را به پیروی از سیاست‌های دولت سوق می‌دهد.

مبارزه‌ی طبقاتی در هیچ برهه‌ای و در هیچ شرایطی به مبارزه برای برخورداری از معیشت مناسب و به‌طور کلی به مبارزه‌ی صرفاً اقتصادی محدود نمی‌شود، بلکه مبارزه‌ی طبقاتی مبتنی بر جنگیدن به‌قصد برپایی دنیایی بهتر است، که علاوه بر جدال برای به‌دست‌آوردن شرایط اقتصادی بهتر، مبارزه‌ی سیاسی و مبارزه علیه دولت سرمایه را نیز شامل می‌شود. مبارزه کردن علیه حکومت سرمایه‌داران، در جهت بسط دادن حقوق برحق مردم، مبارزه برای انکشاف اقتدار سیاسی طبقه‌ی کارگر در جامعه و مبارزه‌ی توأمان اقتصادی و سیاسی علیه شالوده‌های وضع موجود، بخشی از مبارزات رادیکال‌تر است که در جهت برقراری آزادی و برابری سازمان‌دهی می‌شوند. از این روی سنت سیاسی مارکسیسم‌لنینیسم در مبارزات طبقاتی بی‌درنگ بر منتفع شدن پرولتاریا از پیشروی طبقاتی در متن سنگرهای فتح شده‌ی سیاسی و بر عروج خیزش‌های انقلابی در بستر آزادی‌های سیاسی تاکید می‌کند؛ اما مکتب نئوتوده‌ایسم محدود کردن مبارزات طبقاتی را به سبب پرورژی‌می بودن تا جایی پیش می‌برد، که در ابتدا مبارزه‌ی سیاسی را به آینده‌ای نامعلوم و خیلی دور حواله می‌دهد، و در ادامه که به مرحله‌ی عمل می‌رسد، با ناممکن جلوه دادن امکان دخالتگری و اعمال اراده‌ی پرولتاریا در اوضاع سیاسی ختم می‌شود و به خالی کردن میدان سیاست برای جولان دادن آلترناتیوهای بورژوازی درباره‌ی تحمیل سرنوشتی مشابه حال حاضر به انسان‌ها می‌انجامد. لجاجت در منحصر کردن کشمکش‌های طبقاتی به مبارزه‌ی اقتصادی و سماجت در حذف کردن مبارزه‌ی سیاسی از جدال‌های طبقات متخاصم، تلاش‌های یک جریان بازنده است، که اصرار دارد در پراتیک پرولتاریا را از رسیدن به جایگاه برتر سیاسی پس زند و صحنه‌ی تعیین‌کننده‌ی سیاسی در آینده‌ی جامعه را برای تحرک‌های بورژوازی باز نگه دارد.

آن جریانی که مدعی است طبقه‌ی کارگر باید از کار و عمل سیاسی بازماند، تا شرایط مناسب برای ورود به «فاز سیاسی» فرارسد، در واقع پرولتاریا را به همراهی با بورژوازی و به دنبال‌روی از سیاست‌های دولت ترغیب می‌کند. اما پرولتاریا نمی‌تواند تا ابد «صبر» کند، که شاید روشنفکران وحشت‌زده از جامعه‌ی سیاسی‌شده روزی اجازه‌ی حضور در درگیری‌های سیاسی را صادر کنند. به هر حال در حرکت به سمت منشویسم ایرانی، در سمپاتی داشتن به دولت حاکم، و در حمایت از بورژوازی خودی (۲) بسیار متداول و مرسوم است، که مبارزه علیه روینای سیاسی به‌شدت تکفیر شود. حذف کردن این جنبه‌ی مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر که برای کسب آزادی‌های سیاسی و برای ایجاد رفم‌های اجتماعی واقع می‌شود، کار اصلی سیاست‌گذاری دستگاه‌های ایدئولوژیک و سیاسی بورژوازی است، تا با نگه داشتن انسان‌های کارگر در مضیقه‌ی سیاسی و اسارت فرهنگی، به تن دادن به شرایط غیرانسانی استثمار مجبور شوند. فقط از خطوط سیاسی بیرون آمده از مکتب سنتی توده‌ایسم برمی‌آید، که استبداد و سرکوب و زن‌ستیزی و ناسیونالیسم را به‌مثابه مقتضیات حکومت کردن سرمایه‌داری، از سوخت‌وساز نظام کاپیتالیستی بیرون آورند و به‌شيوه‌ی تبلیغ انقلاب نکردن و دور کردن پرولتاریا از جدال‌های سیاسی، عرصه‌ی واقعی و قائم‌به‌ذات کشمکش‌های طبقاتی را به بورژوازی واگذار کنند. این عملکرد در سپهر سیاسی جامعه‌ی ایران با مقوله‌ی سازشکاری شناخته می‌شود. اساس سنت نئوتوده‌ایسم، سیاست سازش، تبنانی و اصلاح‌طلبی است؛ به‌عبارت‌دیگر حوزه‌ی اقتصادی را چنان از عرصه‌ی سیاسی منتزع می‌کند و چنان میدان سیاست را تحریف می‌کند، که در عمل استبداد دولت بورژوازی را مشروع جلوه می‌دهد.

هر درجه از رفم در جامعه و هر سطح از آزادی‌های سیاسی بیش از همه‌ی اقشار تحت ستم در جامعه‌ی سرمایه‌داری، به نفع پرولتاریا است، چراکه راه را برای پیروزی در مبارزات طبقاتی و برای پیشروی به‌سوی سرگرفتن انقلاب کارگری می‌گشاید. از همین روی بورژوازی و دستگاه عریض و طویل دولتی‌اش در همه‌ی جوامع سرمایه‌داری و در همه‌ی ادوار از حاکمیت سیستم استثمارگری در پی اغواکردن و فریفتن جامعه هستند، تا بردگی مزدی منطقی و قانونی جلوه کند و مبارزه‌ی سیاسی در اذهان عمومی مذموم شود؛ بورژوازی به این اعتبار جلوی خیزش‌های انقلابی سد می‌بندد. اما مطابق با مبانی نظری و عملی مارکسیسم

هر حرکتی که زندگی زحمتکشان را بهبود دهد و هر اقدامی که جامعه را به رهایی جامع نزدیک کند، به رسمیت شناخته می‌شود و در جهت اعتلای آن مبارزه‌ی همه‌جانبه‌ای سامان می‌یابد. سوسیالیسم طبقه‌ی کارگر بی‌هیچ لرزش نفس و بدون تردید، از بهره‌برداری میدانی از رفرم سیاسی و خلاصی فرهنگی استقبال می‌کند و در مبارزه برای تحمیل کردن حقوق سیاسی و آزادی‌های دمکراتیک به بورژوازی و دولت‌اش در همین امروز از هر امکانی فروگذار نیست و هیچ قوایی را برای تثبیت موقعیت برتر سیاسی پرولتاریا در جامعه دریغ نمی‌کند. اما در همین حین، در مقابل جریان‌های رفرمیست که مستقیم و یا با واسطه اهداف طبقاتی و فعالیت‌های سیاسی مربوط به طبقه‌ی کارگر را به اصلاح‌طلبی گره می‌زنند، با قاطعیت و سرسختی برخورد می‌شود.

مبارزه‌ی اقتصادی و مبارزه در حوزه‌ی معیشت نمی‌تواند برای طبقه‌ی کارگر بهبود پایدار را تضمین کند، مگر این‌که با مضمون سیاسی پیگیری شود و به اتکای حق تشکلیابی و حق آزادی بیان و حق برگزاری اجتماعات قدرت بگیرد؛ به طبع برای به‌دست‌آوردن این حقوق سیاسی، باید به مبارزه در عرصه‌ی سیاسی رجوع کرد. به عبارت دیگر هر مبارزه‌ی اقتصادی نمودی از یک مبارزه‌ی سیاسی است، که می‌تواند مهم‌ترین هدف آنی در مبارزات طبقاتی یعنی قبضه کردن قدرت سیاسی را روبه‌روی کل جامعه آورد. این‌که هر اعتصاب ادامه‌داری با دخالت پلیس سیاسی و سرکوب روبه‌رو می‌شود و این‌که هر اعتراضی علیه سرمایه‌داری مستقیم و سریع دولت را هدف می‌گیرد، از خصلت سیاسی مبارزه‌ی طبقاتی ناشی می‌شود. از این روی پیکره‌ی مارکسیسم از اساس با دخالتگری فعال در رزمگاه سیاست و با درهم‌آمیختگی پراتیک با «تئوری انقلابی»، به‌منظور اصلاح بلافاصله‌ی جامعه از بیخ‌وبن ساخته می‌شود و از جایگاه تعیین‌کننده‌ی مبارزه‌ی سیاسی در کشمکش‌های طبقاتی به‌هدف تأثیرگذاری در تحولات سیاسی شکل می‌گیرد.

بنابراین به‌طورکلی هر اعتصاب کارگری و هر تجمع به اصطلاح «صنفی»، در نهایت باید در رابطه با مقابله علیه حکومت سیاسی سرمایه‌داران سنجیده و بررسی شود. چه‌بسا در جامعه‌ی استبدادزده هر مبارزه‌ی اقتصادی و هر اعتراض معیشتی یک نبرد سیاسی است؛ یعنی در جامعه‌ای که اعتراض علیه دستمزدهای معوقه و مبارزه برای تشکلیابی اقتصادی نمی‌ماند و فوری به امر سیاسی تبدیل می‌شود، به‌تبع هر اعتصابی و هر آکسیون در انتها تحرکی علیه دولت سرمایه محسوب می‌شود. در جوامع استبدادزده و خفقان‌آور، سرکوب سیاسی و اسارت فرهنگی موانع مهمی در مقابل آگاه‌سازی سیاسی و تشکلیابی مستقل کارگری ایجاد می‌کند، اما کارگران انقلابی را به این نتیجه می‌رساند، که گسترش آزادی‌های سیاسی و گشایش فضای جامعه منافع پرولتاریا را در کشمکش‌های طبقاتی باعث می‌شود. البته مصر بودن به این‌که کارگران باید هر‌آینه و در همه‌ی اعتصاب‌ها «شعار سیاسی» را به میان آورند، گویای تحمیل کردن ذهنیت ماجراجوی فعال سیاسی خرده‌بورژوا به جنبش واقعی و عینی طبقه‌ی کارگر است، که غیر از اجرای نمایش سیاسی سخیف به‌جای سیاست‌ورزی پرولتری عاقبتی نخواهد داشت. همچنین القای این تصویر به‌غایت ریاکارانه که گویا می‌توان برای دفاع از معیشت متناسب با نیازهای مادی و معنوی انسان‌ها تلاش کرد، بی‌آن‌که «آلوده» به کار سیاسی شد، از سنت اصلاح‌طلبی و سازشکاری مکتب نئوتوده‌ایسم ترشح می‌کند. اما در واقع دولت است که همه‌ی اعتراض‌های اقتصادی را هر چند کوچک و گذرا، جنایی می‌کند و به جدال سیاسی می‌کشاند. اگر روش‌شناسی مارکسیسم می‌گوید، که این پراتیک انسان‌ها در بزنگاه‌های انقلابی است که سرنوشت جامعه را می‌سازد، پس عمل مورد نظر در جنبش سوسیالیسم طبقه‌ی کارگر در همین حلقه‌ی ارتباطی سیاست و پراتیک شکل می‌گیرد. به‌طورکلی در جامعه‌ی سرمایه‌داری مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر برای متحقق شدن مطالبات اقتصادی از اساس به جدال‌های سیاسی وابستگی مستقیم دارد، اما اوضاع کنونی در جامعه‌ی بحران‌زده‌ی ایران ویژگی سیاسی بودن مبارزات طبقاتی را به مراتب عیان‌تر، برجسته‌تر و میلیتانت‌تر می‌کند. از طرف دیگر مساله‌ی اصلی در جنبش کارگری در این دوره‌ی پس از خیزش‌های انقلابی، به رابطه‌ی سوسیالیسم و طبقه‌ی کارگر با مبارزات سیاسی برمی‌گردد.

در همین راستا به سبب مانع‌تراشی سیاسی توسط سرمایه‌داری در مسیر مبارزات طبقاتی، جریانی از کانون جنبش ناسیونال‌فرمیسم برخاسته است، که قطب سیاسی «دولت‌گرا»، تجدد‌گریز، ضد غرب و سنت‌پرست را در فضای سیاسی و فرهنگی جامعه‌ی ایران نمایندگی می‌کند. از جانب سوسیالیست‌ها همیشه خطر رشدونمو این خط‌نظهور خاطرنشان شده است و از همان آغاز حیات‌اش توسط خط سیاسی مرسوم در جنبش سوسیالیسم طبقه‌ی کارگر به‌عنوان گرایش قوی غیرمارکسیستی و ضد کارگری شناخته و معرفی شد. جریان نوپای توده‌ایستی مانند گذشتگان بازنده‌ی این سنت مواضع اقتصادی و سیاسی بوروکراتیک-لیبرالی دارد، با این تفاوت که اگر حزب توده و سازمان فدائیان اکثریت به‌طور رسمی یک جبهه‌ی تئوریک و پروپاگاندايي با اندازه‌ی قابل توجهی از نفوذ میان روشنفکران و دانشجویان ایجاد کرده بودند، اما طیف سیاسی نئوتوده‌ایسم هنوز به اندازه‌ی کافی در جنبش کارگری و در صفوف روشنفکران مجوزدار رشد نکرده است. اگر نیروهای سیاسی برانگیخته از خط توده‌ای-اکثریتی دیدگاه به‌شدت بدبینانه‌ای نسبت به مبارزه‌ی سیاسی داشتند (۳) و با فعالیت سوسیالیستی مخالف بودند، نئوتوده‌ای‌ها نیز کار سیاسی را در حال حاضر برای طبقه‌ی کارگر نامرتبب برآورد می‌کنند و مبارزه علیه استبداد را لیبرالی در نظر می‌گیرند. هر دو جریان در دو دوره‌ی متفاوت از نظر شاخص‌های سیاسی، برداشت یکسان از مبارزه‌ی طبقاتی را تحویل جامعه می‌دهند. هر دو جریان به سنت لیبرالیسم «چپ» ایرانی تعلق دارند و سیاست سوسیالیستی را به انحای مختلف از معرض انتخاب طبقه‌ی کارگر دور کرده‌اند، با این تفاوت که این جریان به ظاهر بدیع هنوز تکامل نیافته است، اما هر دو جریان با زبان مشترک «خانه‌ی کارگر» پرولتاریا را خطاب قرار می‌دهند و تهاهلی می‌کنند، که گویا این طبقه‌ی ذاتا انقلابی تا اطلاع ثانوی حق مبارزه‌ی سیاسی نخواهد داشت! با این حال زمینه‌های مشترک و شباهت‌های بسیاری باهم و با جناح‌هایی از دولت دارند، که مسبب حیات دوباره‌ی این جریان شدند. این جریان مجدد و مکرر البته با تاخیری چندین‌ساله به پیروی از اسلاف همیشه پریشان‌اش، مبارزات کارگری بر سر حقوق سیاسی را بنا به تعبیر دستگاه مبدل و مبتذل لیبرالیسم «چپ»، به پروامپریالیستی (۴) ملقب می‌کند.

علی‌رغم پنهان شدن زیر خرقه‌ی درویشی «اکنونیسم»، اما عیان است که رسالت جریان نئوتوده‌ایسم همچنان در منفعل‌کردن طبقه‌ی کارگر و دوری از اعتراضات سیاسی تعریف می‌شود؛ در واقع نسبت این جریان با پرولتاریا، مانند نسبت ناسیونالیست‌ها و لیبرال‌ها و فرمیست‌ها با رادیکالیسم و میلیتانتی طبقه‌ی کارگر است، که سودای داشتن جامعه‌ی بورژوایی بدون کشمکش‌های طبقاتی را در سر می‌پروراند! اکنونیسم و ورکرسیسم نزد این طیف چاپلوسی زننده‌ای از خود است، که سعی می‌کند همسویی سیاسی با بسیج دانشجویی و «خانه‌ی کارگر» را از یادها پاک کند. اما همه‌ی این نیروها چه در دولت و چه در خارج از حاکمیت از سنت واحد اجتماعی و از خانواده‌ی مشترک سیاسی می‌آیند، و به همین جهت نه فقط از استبداد مهارنشده‌ی شکایت ندارند، بلکه اعتراض علیه سرکوبگری را به‌عنوان «آمریکایی» بودن تبلیغ می‌کنند. با این اوصاف جریان کذایی نیرویی بی‌ثبات، از لحاظ نظری دمدمی مزاج و از نظر سیاسی بایر است، که ملی‌گرایی، اصلاح‌طلبی و سازشکاری را به جنبش طبقه‌کارگر تزریق می‌کند.

محاکمه‌ی انقلاب و انقلاب‌گری در دادگاه لیبرالیسم «چپ»

چون مارکسیسم از اساس تئوری ایجاد کردن تغییر و مبانی به‌وجودآوردن انقلاب است، و چون مارکسیسم امر تغییردادن جهان را با نقد تاریخی همه‌جانبه به وضع موجود پیش می‌برد، پس تاریخ واقعی نیز حول رابطه‌ای قرائت می‌شود، که عنصر تغییردهنده‌ی تاریخ با تحولات انقلابی برقرار می‌کند. همچنین اگر تاریخی که حاکمان می‌نویسند، به بیان سراسر معجول از واقعیت می‌پردازد، آن‌وقت تاریخ‌نگاری شکست‌خوردگان همیشگی تاریخ سراسر علیه تغییر در واقعیات اجتماعی و به‌تبع علیه مقوله‌های «سرنگونی»

و قیام و انقلاب نگاشته می‌شود. در حالی که تاریخ واقعی سرگذشت مردم پیکارگری است، که در طول تاریخ مبارزات طبقاتی همواره برای زندگی بالنده و برای زیست متعالی جنگیده‌اند؛ تاریخ واقعی بشر که از میان کوره‌ی مبارزه‌ی طبقاتی گذاخته می‌شود و شکل می‌گیرد، داستان تغییر در روند تاریخ را روایت می‌کند و به تغییردهنده‌ی تاریخ ارجاع می‌دهد. بنابراین دوره‌های انقلابی می‌توانند به واسطه‌ی دخالتگری انقلابی پرولتاریا، لحظات تعیین‌کننده‌ی را در مسیر تاریخ بشر خلق کنند، وگرنه دوره‌های انقلابی از پی یکدیگر می‌آیند، بی‌ثمر و با سرعت می‌گذرند، و یا توسط جریان‌های بورژوازی تباه می‌شوند.

جدال بین کار و سرمایه روزمره جریان دارد و توازن قوا میان طبقات متخاصم مدام جابه‌جا می‌شود، اما دوره‌ی انقلابی پدیده‌ی اجتماعی رادیکال و موقعیت سیاسی ویژه‌ای است، که هر روز روی نمی‌دهد و به عملکرد عامل تغییر نسبت به مبارزات سیاسی بستگی دارد. یعنی وقتی مبارزات سیاسی علیه دولت حاکم بالا می‌گیرند، وقتی قدرت سیاسی حاکمان مبنای مبارزه علیه وضع موجود می‌شود، و وقتی بحران‌های انقلابی مردم ثبات سیاسی حکومت سرمایه‌داران را تهدید می‌کنند، در واقع جامعه وارد دوره‌ی انقلابی شده است. چه‌بسا در جوامع استبدادزده که سرکوب ملزومات بازتولید شدن شرایط استثمار را تامین می‌کند، امر در هم کوبیدن دولت سرمایه می‌تواند چرخشگاهی باشد که جامعه را به سوی انقلاب سوسیالیستی سوق دهد. به عبارت دیگر کنارزدن دولت سرمایه مسأله‌ی تعیین‌کننده‌ی برای گذار به انقلاب سوسیالیستی در این جوامع است، که می‌تواند مقطعی از یک انقلاب مداوم را خلق کند.

اگر تئوری مارکسیسم، «علم شرایط رهایی طبقه‌ی کارگر است»، (۵) آن وقت چگونگی مواجهه‌ی طبقات اجتماعی با تحولات انقلابی به مثابه مکانیسم‌های تغییر در جامعه، شالوده‌ی آن را شکل می‌دهد. نوعی از تعامل سیاسی که طبقات ستیزه‌جو با موقعیت‌های انقلابی دارند، کل جامعه را در جنبش‌های متضاد پولاریزه می‌کند. ماهیت اجتماعی و خاستگاه طبقاتی جریان‌های سیاسی که بیرون از دایره‌ی حکومت و در اپوزیسیون فعالیت می‌کنند نیز، به رویکردشان نسبت به مکانیسم‌های اجتماعی تغییر در دوره‌های انقلابی برمی‌گردد. البته منظور از «مکانیسم‌های اجتماعی تغییر»، «امکانات» قانونی مثل انتخابات یا اقدامات ارتجاعی و تبهکارانه مثل کودتا و رژیم‌چنج نیست، بلکه به مکانیسم‌هایی تاکید می‌شود که از سوخت‌وساز جامعه برمی‌آیند و برای تغییر در جامعه به‌کار گرفته می‌شوند. باری؛ این که سنت‌های سیاسی در مقاطع انقلابی چه برخوردی و چه واکنشی با سازوکارهای تغییردهنده دارند، تمایز طبقاتی را میان اردوی انقلابیون و صفوف ضد انقلاب مشخص‌تر می‌کند و فاصله‌ی جنبشی میان سنت مارکسیسم‌لنینیسم با منشویسم و نئوتوده‌ایسم بیشتر می‌شود. جریان‌های طرفدار سیاست‌های دولت مثل مکتب «نئوتوده‌ایسم» در روبه‌رو شدن با خیزش‌های انقلابی به مثابه مکانیسم اجتماعی تغییر، به انفعال سیاسی و انحلال تشکیلاتی می‌رسند؛ یعنی با مطرح کردن تز موهوم انفعال تا «انقلاب» که از پرورژیمی بودن نشأت می‌گیرد، مکانیسم‌های اجتماعی تغییر را پس می‌زنند. از این روی جریان نوپای نئوتوده‌ایسم را باید با جریان‌های متولد شده از خط سیاسی توده‌ای-اکثریتی در اوایل انقلاب پنجاه و هفت مقایسه کرد. همان‌طور که توده‌ای‌ها و فداییان اکثریت و حزب رنجبران به واسطه‌ی هم‌جنبشی بودن با جناح‌هایی از حکومت جدید، به «مترقی» ارزیابی کردن «بورژوازی ملی» (۶) رسیده بودند و به طبع پایه‌پای دولت وقت هر تحرکی برای حفظ کردن دستاوردهای انقلاب را شایسته‌ی برخورد اعلام می‌کردند (۷) و ادامه‌ی مبارزه برای کنار زدن سایه‌ی سرکوب و استبداد که داشت مستولی می‌شد را با توسل به حکم «آبریختن به آسیاب امپریالیسم» محکوم می‌کردند (۸)، امروز نیز طیف سیاسی نئوتوده‌ایسم از آنجا که به مثابه زائده‌ای به دولت چسبیده است، به‌طور کلی مبارزه‌ی سیاسی را ممنوع اعلام کرده و با پروامپریالیستی خواندن خیزش‌های انقلابی (۹) به جنگ با مردم انقلابی آمده است.

گرایش سنتی لیبرالیسم «چپ» وطنی در دهه‌ی شصت که از سر الزامی بودن مبارزه‌ی سیاسی به تقویت کردن جناحی از حاکمیت رسیده بود، خیلی زود با سرخوردگی شدید سیاسی و در طی سرکوبی که از نظر فعالان این جریان دور از انتظار بود، به پایان راهی رسید که امروز نئوتوده‌های مشتاقانه و با افتخار به ابتدای آن پا گذاشته‌اند. به هر حال دولتگرایی و زائده‌ی سیاسی دولت بودن در هر برهه‌ای از تاریخ طبقاتی، از خود ضد «سرنگونی» و ضد انقلاب شدن را بروز می‌دهد، و سیاست‌گریزی افراطی و پرهیزکاری عارف‌مسئله‌گانه از به رسمیت شناختن دوره‌های انقلابی را به همراه می‌آورد. در حالی که پرولتاریا برحسب جایگاه طبقاتی‌اش از مکانیسم‌های اجتماعی تغییر درک انقلابی دارد. از طرف دیگر شکی نیست که غلبه کردن در جنبش ضد دولتی و برداشتن موانع ضد دموکراتیک، توازن قوا در مبارزه‌ی طبقاتی را به نفع انقلاب کارگری عوض می‌کند. چه‌بسا تقابل بین طبقه‌ی کارگر با دولت سرمایه در جوامعی که استبداد و خفقان حاکم است و هنوز آزادی‌های سیاسی اولیه وجود ندارند، بسیار حاد و به‌طور کامل مستقیم و به‌صورت رادیکال و میلیتانت نمود می‌یابد. چراکه دولت‌های خودکامه در چنین جوامعی که مردم از داشتن حقوق دموکراتیک و آزادی‌های سیاسی محروم شده‌اند، ضرورت وجودی خود را از ممنوع کردن آگاهی سیاسی و تشکل‌یابی برای طبقه‌ی کارگر و از جاری کردن سرکوب در ساختارهای جامعه می‌گیرند. بنابراین برخلاف سنت منحن نئوتوده‌ایسم که هم‌جهت با سیاست‌های دولت حاکم طبقه‌ی کارگر را از حضور در تحولات انقلابی منع می‌کند، و هر مبارزه‌ی علیه دولت را خارج از منوال مبارزات مبتنی بر تضاد کار و سرمایه برآورد می‌کند، خصلت مبارزه‌ی مارکسیستی علیه روند غیر انسانی حاکم بر زندگی شکل می‌گیرد و حقانیت آن نیز در تقابل با حکومت سرمایه‌داران و اپوزیسیونی شناخته می‌شود.

منتزع کردن انقلاب سوسیالیستی از دوره‌های انقلابی و کندن مبارزه‌ی ضد دولتی از مبارزات طبقاتی بازتابی است، که از تابش کورسوی سرشت تیره‌ی هم‌سرنوشت بودن با دولت سرمایه به سطح ناهموار کشمکش‌های طبقاتی منعکس می‌شود. چسبیدن به دولت سرمایه و به‌تبع ضد «سرنگونی» بودن که معاند اپوزیسیون شدن را پیش می‌کشد، سرخط‌های سنت منشویسم ایرانی را توصیف می‌کند. وقتی دولت به معضل طبقات پایین جامعه تبدیل می‌شود و وقتی امکان تصرف قدرت سیاسی به نفع طبقه‌ی کارگر میسر می‌شود، این سنت به کمک بورژوازی و دولت‌ش می‌آید، تا با دوگانه‌ی دروغین «سرنگونی» یا «انقلاب» جلوی پیشروی‌های انقلابی پرولتاریا را بگیرد. با وجود چنین جریان خیانتکاری که در راه خرد کردن ماشین دولتی طبقات حاکم سنگ‌اندازی می‌کند، واجب می‌شود که اگر به‌هدف پدیدآوردن انقلاب سوسیالیستی جنگ‌های پی‌درپی علیه جریان‌های بورژوازی ترتیب داده می‌شوند، بی‌گمان مبارزه علیه سنت نئوتوده‌ایسم نیز از قلم نیافتد. کما این‌که جریانی چنین سمی که اصرار دارد با ایستادن در برابر تحرک‌های آزادی‌خواهانه و علیه دولت سرمایه، در حفاصل رفرمیسم و تدریجی‌گرایی با پروژیمی بودن و ضد «سرنگونی» شدن در نوسان باشد.

اگر سنت سیاسی مارکسیسم از این دانسته‌ی همگانی که مبارزات طبقاتی در متن آزادی‌های سیاسی به جابه‌جایی توازن قوا به نفع طبقه‌ی کارگر و به فراهم کردن شرایط مناسب سیاسی برای رفتن هرچه شتابان‌تر به سوی انقلاب سوسیالیستی می‌انجامد، به الزام در فائق آمدن سوسیالیست‌ها و کارگران انقلابی در جنبش ضد دولتی می‌رسد و به تسخیر درآوردن قدرت سیاسی را در نظر دارد، آن‌وقت در مقابل سنت نئوتوده‌ایسم که با سماجتی مغرضانه از پشتوانه‌ی سیاسی بورژوازی خودی و ضد آمریکایی، و از حمایت بخشی از دولت می‌آید، پرولتاریا را از حضور در سیر تحولات در روبنای سیاسی منع می‌کند و دوری از انقلاب «غیر سوسیالیستی» را تحویل مردم می‌دهد. همان‌طور که حزب توده و سازمان فداییان اکثریت و حزب رنجبران همراه با باندهایی از دولت وقت از جنبش واحدی می‌آمدند، امروز هم طیف نئوتوده‌ایسم همراه با نیروهایی از دولت حاکم از خانواده‌ی سیاسی مشترکی می‌آیند و به همان جنبش ملی-اسلامی تعلق دارند که سال‌ها پیش اسلاف‌شان را آفریده بود؛ این جنبش امروز نیز کانون

تمرکز همه‌ی جریان‌های اصلاح‌طلب خارج از محدوده‌ی قدرت را تشکیل می‌دهد. از همین روی از یکدیگر انزجار ندارند و حجاب اجباری را در همه‌ی دوره‌ها پذیرفته‌اند، (۱۰) به همین سبب نه فقط سرکوب آزادی‌های سیاسی تضادی در تزه‌های‌شان پیش نمی‌آورد، بلکه مسبب سرکوب کارگران معترض در هفت‌تپه را «ماجراجویی» و «آشوبگری» کمونیست‌ها اعلام کردند (۱۱) و با وقاحت خیزش‌های انقلابی را به محاکمه کشانند. (۱۲) اما از همه‌ی نیروهای پرورژی پنهان نباشد که شرکت دادن پرولتاریا در مبارزه بر سر آزادی‌های سیاسی و گذاشتن طبقه‌ی کارگر در جایگاه رهبری انقلاب‌های ضد استبدادی، که در تاریخ مبارزات طبقاتی در جهان سرمایه‌داری تجربه شده، هنوز از دستور کار خارج نشده است!

درواقع استتکاف از تلاقی با تحولات انقلابی، حاشیه‌ای کردن نقش رادیکال طبقه‌ی کارگر در دوره‌های انقلابی و در ادامه سپردن عاقبت انقلاب‌های «غیر سوسیالیستی» به بورژوازی ناراضی، زمینه‌های تکرار شدن سنتی را مهیا کرده‌اند، که از منشویسم تا نئوتوده‌ایسم را شامل می‌شود. اما مارکسیسم مبصر انقلاب‌ها و مفسر تحولات انقلابی نیست، بلکه هر انقلاب «غیر سوسیالیستی» را به‌عنوان تخته‌پرش به سمت انقلاب سوسیالیستی می‌سنجد؛ به این ترتیب آن تئوری انقلابی که امر رهایی جامعه را ممکن می‌کند، به استقبال دوره‌های انقلابی می‌رود و مکانیسم‌های اجتماعی تغییر را در جهت مصالح انقلاب سوسیالیستی به‌کار می‌برد. توصیه‌های مؤکد محافظه‌کارانه مبنی بر مطهر ماندن پرولتاریا از گناه کفرآلود رهبری کردن و فتح کردن جنبش‌های ضد استبدادی و ضد دولتی، به بورژوازی اطمینان می‌دهند که دولت سرمایه در دوره‌های انقلابی از خطر قیام مصون بماند! اما برخلاف نیات سازشکارانه‌ی این جریان، مبارزه برای پیروز شدن پرولتاریا در این جنبش‌ها می‌تواند سهم عمده‌ای در مبارزات رادیکال‌تر و عمیق‌تر در جهت واژگون کردن مناسبات اجتماعی مبتنی بر تضاد کار و سرمایه داشته باشد. لحظه‌ی ساقط کردن حاکمان سیاسی نظام سرمایه‌داری می‌تواند به‌نحوی پیش رود، که بخش تعیین‌کننده‌ی آن انقلاب مداوم سوسیالیستی باشد. درحالی‌که متد آکادمیک خط لیبرالیسم «چپ» با سازوکارهای اجتماعی تغییردهنده‌ی نظم موجود از منفذ تنگ و باریک «تکامل نیروهای مولد» مواجه می‌شود. اما پرولتاریای انقلابی به‌هنگامه‌ی انقلاب ضد استبدادی به پایگاه‌های پُرنفوذ طبقاتی رجوع می‌کند، تا بتواند مبارزات انقلابی را تا تکمیل فرآیند انقلاب سوسیالیستی بسط دهد. البته فروپاشی دولت در بهترین حالت خود یعنی با حضور مستقیم اکثریت طبقه‌ی کارگر، برای سوسیالیسم طبقه‌ی کارگر یک رفرم بنیادین محسوب می‌شود، که زمین سفت واقعیت طبقاتی را در جهت بالندگی و رشد و ترقی جنبش طبقه‌ی کارگر زیرورو کند. به‌عبارت‌دیگر داشتن رویکرد انقلاب بی‌وقفه نسبت به چنین جنبش‌هایی حکم می‌کند، برخلاف بازندگان تاریخ که آماده کردن شرایط ذهنی برای انقلاب سوسیالیستی را به ابد موکول می‌کنند، لازم است که در طی یک قیام انقلابی علیه وضع موجود به‌منظور تعجیل در مقرر کردن انقلاب سوسیالیستی، سازوکارهای دگرگون‌کننده‌ی جامعه را به دست گرفت.

«ضد امپریالیسم» در خدمت دیکتاتوری بورژوازی

خطوط سیاسی منبعث از سنت توده‌ای-اکثریتی هیچ‌وقت نماینده‌ی گرایشی در جنبش طبقه‌ی کارگر نبوده‌اند و حتی هرگز صدای اعتراض کارگران علیه نظام سرمایه‌داری را در عرصه‌ی سیاست بازتاب نداده‌اند؛ همان‌طور که حزب توده و سازمان فداییان اکثریت از آغاز در مشایعت با حکومت جدید از خانواده‌ی سیاسی مشترکی متولد شدند و به این اعتبار فضای سیاسی برای این جریان‌ها تا حدی مساعد بود که بتوانند، به دولت سرمایه فشار آورند تا با دوری هرچه بیشتر از غرب و آمریکا به اتوپیای سرمایه‌داری «ملی» و «مترقی» باور کند، امروز نیز خط سیاسی نئوتوده‌ایسم از شور شیفتگی به بورژوازی خودی ضد آمریکایی

و از فرط دولت‌نگرا بودن مجبور است همچنان زندگی‌اش را در شکاف سیاسی بین هیات حاکمه‌ی آمریکا و دولت حاکم در ایران ادامه دهد. (۱۳) هر دو جریان در دو مقطع زمانی معین و در شرایط سیاسی متفاوت و از یک جنبش اجتماعی و از یک سنت سیاسی، کارکردهای مشابهی داشته‌اند و نتایج یکسانی به‌بار آورده‌اند؛ هر دو جریان منافع بورژوازی «ضد امپریالیسم» را به جنبش کارگری صادر کردند و با بی‌شرمی اعتراض علیه دولت را با برچسب «پروامپریالیستی» مستحق سرکوب دانستند. آن دستگاه فکری و سیاسی که کنار رفتن دولت‌های خودکامه‌ی حاکم بر جوامع «پیرامونی» را به‌بهانه‌ی پوچ جنگ سردی مبارزه با غرب با جدیت نفی می‌کند، همان دستگاه قدیمی و تکراری و شکست‌خورده‌ی منشویکی را جلوی جامعه می‌آورد، که وقتی به تبعیت از سنت‌های برآمده از جنبش ناسیونالیسم «چپ» با دُز بالایی از شرق‌زدگی و شوونیسم و ضد آمریکایی‌گری قاطبی می‌شود، از خود واکنش منفی علیه انقلاب و انقلابی‌گری نشان می‌دهد و شکل و شمایل به خود می‌گیرد، که در سپهر سیاسی جامعه‌ی ایران غیر از «توده‌ایسم» هیچ حاصلی ندارد.

ادامه‌دار کردن چرخه‌ی استثمار و بازتولید کردن ملزومات سودآوری در جوامع «پیرامونی» که در تعامل با امپریالیسم نقش منبع تغذیه‌کننده‌ی مواد خام و نیروی کار ارزان، و سرمنشا صادرکننده‌ی سرمایه‌ی افزون شده توسط طبقه‌ی کارگر را پذیرفته‌اند، نیاز به مسلط شدن دیکتاتوری بورژوازی را بر روبنای سیاسی حاکم بر این جوامع بایسته می‌کند. به‌طور کلی شرایط لازم جهت انباشت ثروت به‌نحوی بازتولید می‌شود که پرولتاریا در تنگناهای سیاسی گرفتار بماند، اما ضرورت ادامه‌دار شدن سودآوری در جوامع «پیرامونی» که به اعمال سرکوب شدید و تحمیل بی‌حقوقی تام علیه نیروهای کار بستگی دارد، تعیین می‌کند که دیکتاتوری بورژوازی بر کل ساختارهای جامعه مسلط شود. لذا حکومت سرمایه‌داران در جامعه‌ی ایران نیز در هیچ دورانی «دمکراتیک» نبوده است. به‌عبارت‌دیگر استبداد و خفقان حاکم بر جامعه روبنای متناسب با مناسبات سرمایه‌داری در عصر امپریالیسم است، که در مبارزه‌ی طبقاتی دست‌مایه‌ی همه‌ی اقشار بورژوازی به جهت به زور قبولاندن سخت‌ترین و ارتجاعی‌ترین شرایط اجتماعی و سیاسی به طبقه‌ی کارگر و مردم زحمتکش می‌شود. در چنین جوامعی مبارزه‌ی طبقاتی با مبارزه علیه دولت سرمایه‌عجین شده و در هم تنیده است و جداکردن‌شان از هم، با رد کردن رابطه‌ی امپریالیسم با دیکتاتوری بورژوازی یک معنی می‌دهد.

نسل‌های پیاپی طبقه‌ی کارگر ایران در چهار دهه‌ی گذشته شاهد بودند و قضاوت می‌کنند، که سنت منشویکی ایرانی چگونه به شیوه‌ی خائنانه و به طرز مزورانه «صبر» در قبال انقلاب و دنباله‌روی از تحولات انقلابی را به حکم «دشمنی و خطر امپریالیسم» گره می‌زند و با توسل به این فرمول‌بندی کذایی که گویا دولت سرمایه‌ی حاکم بر جامعه‌ی ایران «خارج از مدار امپریالیسم» است (۱۴) و گویا نفس منهدم کردن آن مترادف با بازگشت حکومت «به مدار امپریالیسم» است، (۱۵) نتیجه می‌گیرد که مبارزه علیه حکومت سیاسی سرمایه‌داران را ممنوع اعلام کند و تحول اساسی در اوضاع سیاسی را تا به ابد به تعویق اندازد. بی‌تردید وضعیت هولناکی که در خاورمیانه تحت کشمکش‌های خانمان‌برانداز میان هیات حاکمه‌ی آمریکا با دولت حاکم در ایران جریان دارد، نمودی از جدال‌های آشکار و پنهان میان قطب‌های امپریالیستی است، که می‌خواهند جهان کاپیتالیستی را به نفع خود بازتقسیم کنند. در چنین فضای جنگ‌طلبانه‌ی جهانی، نئوتوده‌ایسم در نقش پوششی ظاهر می‌شود، که تحرک‌های سیاسی از جانب بورژوازی صنعتی داخلی و ضد غرب را در جنبش کارگری، و سیاست‌ورزی پرورژیمی را در جوامع تحت سلطه در خاورمیانه و در جامعه‌ی ایران، بیپوشاند. اگر جریان نئوتوده‌ایسم مدعی است که به زیر کشیدن دولت سرمایه، حکومت را «به مدار امپریالیسم» باز می‌گرداند، از درک نکردن رابطه‌ی امپریالیسم با جوامع «پیرامونی» نیست، بلکه از سر پرورژیمی بودن است که جایگاه نظام سرمایه‌داری ایران را در تقسیم جهان امپریالیستی ندیده می‌گیرد.

این صدای لیبرالیسم «چپ» ایرانی است، که نیازهای سیاسی برگرفته از جنبش ناسیونال‌شونیسم را زیر گوش پرولتاریا نجوا می‌کند؛ صدای قدم‌های آهسته‌ای که بعضی اوقات از پستوهای اپوزیسیون مجاز شنیده می‌شود، در گذشته یکی از ستون‌های اصلی در بناکردن دیکتاتوری بورژوازی جدید پس از انقلاب پنجاههفت بود. دولت وقت برآیند شورا‌های کارگری نبود، بلکه روی شانه‌های حزب توده و سازمان فداییان اکثریت ساخته‌شد؛ سنت‌های عقب‌مانده‌ی سیاسی، فرهنگ ضد غربی، و ریشه‌های ملی‌گرایی که با آرزوهای محال بورژوازی شرق‌زده مبنی‌بر تعالی اقتصاد «ملی» در جهان کاپیتالیستی آمیخته بود، پایه‌های روبنای سیاسی جدید نظام سرمایه‌داری را بنیان نهادند. اما امروز ریل‌گذاری این سیاست‌های سنتی توسط نوباوهمگان این مکتب کمی با سستی جلو می‌رود. برخلاف طیف عاریه‌ای ملقب به «چپ محور مقاومت» (۱۶) که در جناح میلپتان‌ت و تکنوکرات دولت هضم شده است و حاکمیت استکبارستیز را می‌ستاید، جریان نئوتوده‌ایسم به‌عنوان زائده و برآمدگی سیاسی چسبیده به دولت عمل می‌کند که پیرو این موقعیت سیاسی حکومت سرمایه‌داران در جامعه‌ی ایران را «خارج از مدار امپریالیسم» جا می‌زند و سریع نتیجه می‌گیرد، که انداختن دولت سرمایه، حکومت را به شکل سابق یعنی «به مدار امپریالیسم» باز می‌گرداند. اما جدال‌های قطب‌های امپریالیستی که امروز بر سر تقسیم مجدد دنیای سرمایه‌داری اوج گرفته‌اند، دولت سرمایه در ایران را در موقعیتی فرامرزی می‌گذارند، که نه تنها حکومت را «از مدار امپریالیسم» بیرون نمی‌اندازد، بلکه برمبنای تقسیم کار در جهان امپریالیستی وظایف معینی را برعهده‌اش می‌گذارد. باری؛ از سر «ضد امپریالیسم» بودن نیست که نئوتوده‌ایسم از دولت حمایت می‌کند، بلکه از سر پرورژی‌ی بودن است، که ضد غرب و ضد آمریکایی می‌شود.

متأثر شدن اوضاع اقتصادی از کارکرد امپریالیسم در جوامع «پیرامونی» به‌صورت فوق سود آشکار می‌شود و در بُعد سیاسی به‌شکل بازتولید شدن شدیدترین شرایط استثمار بر اساس همین فوق سود بروز می‌کند. عملکرد امپریالیسم در جوامع «متروپل» نیز به بخشی از طبقه‌ی کارگر امکان می‌دهد که از این فوق سود بهره‌مند شود، تا از طریق رواج دادن پدیده‌ی بورژوازی «اشرافیت کارگری» در میان صفوف نیروهای کار، شرایط ذهنی لازم برای استثمار فراهم شود. اگر رادیکالیسم پرولتاریا در جوامع «پیرامونی» افسار دیگری از زحمتکشان تحت ستم را در کنار خود به میدان مبارزات انقلابی می‌آورد، آن‌وقت پدیده‌ی «اشرافیت کارگری» در جوامع «متروپل» خصلت انقلابی طبقه‌ی کارگر را ضایع می‌کند. البته که خصوصیات سرمایه‌داری عصر امپریالیسم، با دوره‌ی استعمارگری بریتانیا تفاوت دارد، اما همین تقسیم‌بندی جوامع سرمایه‌داری جهان به «متروپل» و «پیرامونی» اصلی‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین کارکرد امپریالیسم در دوران کنونی است. از این روی چنان‌چه ساختار دموکراسی در مناسبات اجتماعی معمول در جوامع «متروپل» تداوم دارد، در واقع برخاسته از کامیابی بورژوازی از فوق سود تولیدشده‌ی حداکثری توسط پرولتاریای جوامع «پیرامونی» است، و آنچه مقتضیات تولید فوق سود برای روبنای نظام سرمایه‌داری در جوامع «پیرامونی» ایجاد می‌کنند، نمی‌تواند غیر از دیکتاتوری بورژوازی حکومت دیگری را روی کار آورد. به این ترتیب سرمایه‌داری انحصاری بر مبنای بازدهی که در جوامع تقسیم‌شده‌ی جهان دارد، به هیات‌های اجتماعی و سیاسی گوناگون و منحصربه‌خود ظهور می‌کند؛ به‌طوری‌که امپریالیسم در جوامع «پیرامونی» حاکمیت بورژوازی را بیشتر با تکیه بر استبداد عربان و سرکوب همه‌جانبه و لغو کلیه‌ی «حقوق دموکراتیک» تثبیت می‌کند، و معیار امپریالیسم در جوامع «متروپل»، انسجام حاکمیت سیاسی بورژوازی را اغلب با آزاد گذاشتن سنت‌های رفرمیستی و اکونومیستی در جنبش کارگری و با ایجاد کردن ساختار دموکراسی در جامعه می‌سند.

بنابراین تعامل میان سرمایه‌داری در ایران با جهان کاپیتالیستی بر اساس وابستگی روند سودآوری به کارکرد امپریالیسم ایجاد می‌شود؛ یعنی نیروهای تولیدی در جامعه در کانتکس وظایف سرمایه‌داری انحصاری مبنی‌بر تقسیم کار در جهان امپریالیستی رشد می‌کنند و در پروسه‌ی رفع کردن نیازهای سرمایه‌داری امپریالیستی پرورده می‌شوند. به‌عبارت‌دیگر فرآیند تولید ارزش اضافی در

سیستم سرمایه‌داری حاکم بر جامعه‌ی ایران به برآورده شدن ضرورت‌های سرمایه‌داری انحصاری و خارجی متکی است. به‌طور مشخص در مورد سوخت‌وساز سرمایه‌داری در ایران باید گفت که استقلال سرمایه‌داری از کارکرد امپریالیسم و وجود دولت مستقل از مناسبات امپریالیستی تخیلی‌ترین تز بورژوازی داخلی و ناراضی از غرب است، که از لایه‌های درونی جنبش ناسیونال‌شوونیسم ایرانی سربرمی‌آورد و در فضای سیاسی جامعه متصاعد می‌شود. از طرف دیگر وقتی جریان نئوتوده‌ایسم دروغ بزرگ سرمایه‌داری «ملی» و «مستقل» را عَلم می‌کند، و وقتی دولت را از فعل‌وانفعال جاری در عملکرد امپریالیسم بیرون می‌آورد، در واقع بی‌مقدمه منطق سودآوری در جوامع «پیرامونی» را نقض می‌کند و در ادامه به منع کردن پرولتاریا از فعالیت سیاسی در جنبش‌های ضد استبدادی و ضد دولتی می‌رسد.

نظام حاکم بر جامعه‌ی ایران گونه‌ای خاص از نوع سرمایه‌داری در جوامع «پیرامونی» است، که در ارتباط با حرکت جهانی سرمایه‌ی انحصاری و متمرکز، و در پیوند با بلوک‌بندی‌های امپریالیستی در جهان تعریف می‌شود. از این روی قائل شدن به سرمایه‌داری «ملی» و این توهم را در جامعه رواج دادن که گویا رژیم سرمایه از حیثی امپریالیسم منفک شده است، بیشتر به آرزوی ممنوعی بورژوازی داخلی و ضد آمریکایی شباهت دارد و بی‌شک متحقق نمی‌شود، چون حتی برای گرایش‌های راست در جنبش کارگری (۱۷) نیز جذابیت ندارد. اما از آنجا که سرمایه‌داری ایران در جهان کاپیتالیستی وظیفه دارد که نیروی کار ارزان و ارزش افزوده‌ی حداکثری تولید کند، مبارزه علیه مناسبات امپریالیستی نیز با شاخص مبارزه علیه دولت سرمایه اندازم‌گیری می‌شود. به‌هرحال در حوزه‌ی تامین نیروی کار ارزان و خاموش، آزادی‌های سیاسی رسمیت ندارند و بورژوازی برای زنده نگه داشتن خود در چنین جامعه‌ای ناچار است که دیکتاتوری بورژوایی را به کل ساختارهای جامعه تعمیم دهد؛ بنابراین رودروری با دولت اجتناب ناپذیر و چه‌بسا واجب می‌شود. روبنای دیکتاتوری بورژوایی در جوامع «پیرامونی» که مبتنی بر کارکرد امپریالیسم شکل می‌گیرد، ضرورت خود را از تامین نیروی کار ارزان به جهت تولید فوق سود می‌گیرد و گُنه وجودش مبنی بر سرمایه‌داری انحصاری و متمرکز خارجی ساخته می‌شود. پس قلع‌و‌قمع کردن صفوف سیاسی متعلق به دولت سرمایه و نابود کردن دیکتاتوری بورژوایی از زاویه‌ی منافع آنی و آتی طبقه‌ی کارگر، محتوای مبارزه‌ی طبقاتی و عمق مبارزه‌ی سیاسی را چنان پُر و عمیق می‌طلبد، که بسیج کردن مستقل و وسیع طبقه‌ی کارگر به‌قصد امکان‌پذیر کردن انقلاب سوسیالیستی بر ویرانه‌های دولت سرمایه، در دامنه‌ی عمل بسط داده شود.

تمجیدهای سیاسی و فرهنگی که جریان توده‌ایستی معاصر به رسم پیشینیان این سنت به‌واسطه‌ی «خارج از مدار امپریالیسم» بودن باید به حکومت سرمایه تقدیم کند، به‌عنوان زمینه‌های سیاسی برای تحرک‌های ناسیونالیسم «ضد امپریالیسم» به‌کار گرفته می‌شوند و مبانی ایدئولوژیک و پایه‌های سبک کار نئوتوده‌ایسم را تئوریزه می‌کنند. ناسیونالیزه کردن دستگاه منشیکی، و متعاقب آن فرموله کردن ناسیونالیسم ضد امپریالیسم و سپس رخنه کردن سیاست‌های مورد نیاز بورژوازی خودی در جنبش کارگری، ساحت اجتماعی مساعد را برای توجیه دولت سرکوبگر تبیین می‌کند. صحبت از پاگرفتن یک قطب سیاسی لیبرال «چپ» و ساده‌نگر ایرانی است و درباره‌ی یک قطب سیاسی شرق‌زده توضیح داده می‌شود، که امروز با ایستادن در سمت چپ جنبش ناسیونال‌شوونیسم می‌کوشد تا در سمپاتی داشتن به حکومت و در تعلق خاطر سیاسی داشتن به بلوک قدرت‌های کاپیتالیستی شرقی، جای خالی حزب توده را بگیرد. از طرف دیگر فضای سیاسی در جامعه‌ی ایران که محصول اوضاع حاد جهانی و وضعیت بحران‌زده‌ی داخلی است، بسترهای سیاسی را برای پرورش یافتن نسل جدیدی از «چپ»‌های مدافع وضع موجود و «چپ»‌های طرفدار دولت آماده کرده است. وقتی نظریه‌های مروجان و مبلغان این خط که به‌واسطه‌ی «خارج از مدار امپریالیسم» فرض کردن دولت سرمایه، هر اعتراضی علیه دولت را با برجسب پروامپریالیستی مرعوب می‌کنند، هم‌عرض با استراتژی‌های امثال «کیانوری» و «فرخ‌نگهدار» از آب‌درمی‌آیند

که برای دولت حاشیه‌ی امن می‌ساختند، و وقتی این جنبش ریشه‌دار پایگاه اجتماعی مشترکی برای همه‌ی نیروهای منتج از خود چه در دولت و چه خارج از آن است، پس اشتباه لپی نیست که انساب این فامیل بزرگ همگی و هم‌صدا دولت سرمایه را «خارج از مدار امپریالیسم» و یا استکبارستیز معرفی می‌کنند. چه‌بسا در این اثنا که خیزش‌های انقلابی هر لحظه بیشتر از قبل ثبات سیاسی دولت را متزلزل می‌کنند، جریان نئوتوده‌ایسم نه فقط نمی‌خواهد مدافع استقلال طبقاتی پرولتاریا باشد، بلکه طبقه‌ی کارگر را قربانی نیازهای بورژوازی ناراضی از غرب می‌کند، که با حلقه زدن دور قدرت‌های کاپیتالیستی شرقی و با جنگیدن در رکاب دولت علیه آمریکا رفع می‌شوند.

از عمده کردن شکاف بین هیات حاکمه‌ی آمریکا و دولت حاکم در مبارزات طبقاتی تا دامن زدن به این دروغ مغرضانه و البته غدرآمیز که گویا اقدام برای درهم کوبیدن دولت سرمایه باعث بازگشتن حکومت «به مدار امپریالیسم» می‌شود، مختصات جنبشی و طبقاتی نئوتوده‌ایسم را درج می‌کند، که از پُر بها دادن به اسطوره‌ی بورژوازی «ملی» و از هم‌خانواده بودن با جناح‌هایی از حاکمیت برمی‌آید. از طرف دیگر خاصیت سیاسی چسبندگی به دولت این جریان را به سمتی می‌کشد، که همه‌ی نابرابری‌ها و مصائب موجود در جامعه را از «خصومت» و بدطینتی امپریالیسم نتیجه بگیرد. چه‌بسا که بیکاری، فقر، رنج، تبعیض و ستم، مستقیم از مناسبات سرمایه‌داری ناشی شده‌اند و به اجبار ربطی به مستقل بودن یا نبودن سرمایه‌داری ندارند. این نگرش بورژوایی برگرفته از مکتب منقرض شده‌ی «چپ» اردوگاهی است، که امپریالیسم را نه به‌مثابه مرحله‌ای از تکامل سرمایه‌داری، بلکه به‌عنوان سیاست تحمیلی از جانب «ابرقدرت‌های» غربی در نظر می‌گیرد. علی‌رغم این‌که جریان علی‌زاده‌گرایلو و طیف نئوتوده‌ایسم سنخیت جنبشی و همگونی سیاسی دارند، اما جریان ملقب به «چپ محور مقاومت» که بی‌پرده‌پوشی خود را مطیع سیاست‌های حکومت کرده است، به مراتب برای طبقه‌ی کارگر و جنبش سوسیالیسم طبقه‌ی کارگر خطر کمتری دارد نسبت به جریان نئوتوده‌ایسم که با ریاکاری درحین گفتن از کارگر به انقلابی‌گری مُهر پروامپریالیستی می‌زند و در پشتیبانی از بورژوازی ضد غرب و در تائید کردن جناح ضد آمریکایی دولت نقاب «کارگرگرای» را از چهره‌ی فریبکارش بر نمی‌دارد! و خیزش‌های انقلابی را پروامپریالیستی جا می‌زند و آلترناتیو شورایی را «لیبرالی» قلمداد می‌کند، درحالی‌که هم‌چنان نقاب «انقلاب» دوستی و هم‌زادپنداری با پرولتاریا بر صورت دارد.

این دیدگاه در تحلیل نهایی باید به تیرئه کردن دولت برسد، چراکه همه‌ی مصیبت‌های فروآمده از نظام سرمایه‌داری را می‌خواهد در ماهیت امپریالیسم بگنجانند؛ می‌خواهد عواقب مشقتبار و تبعیض‌آمیز ناشی از استثمارگری بر ذمه‌ی امپریالیسم گذاشته شود، تا بتواند مبارزه علیه دولت را ممنوع اعلام کند. البته چنین دیدگاهی از بیخ‌وبین قدیمی است و سابقه‌ی تاریخی این رویکرد غیرمارکسیستی که امپریالیسم را از سرمایه‌داری منتزع می‌کند، اولین بار به محور بحث‌های «کائوتسکی» درباره‌ی کارکرد امپریالیسم برمی‌گردد. امپریالیسم از این چشم‌انداز شیطان بزرگ است که «لوح سپید» بورژوازی ضد امپریالیسم را لکه‌دار می‌کند و نئوتوده‌ای‌ها نیز زاهدانی هستند، که برای پالایش روح بورژوازی «ملی» و برای تزکیه‌ی نفس کارگران در پذیرفتن اتوپیای سرمایه‌داری بدون فقر، مبعوث شده‌اند. آوای آزاردهنده‌ای که شنیده می‌شود، صدای اوراد کاشفان «حقیقت» و پارسایان در جدال‌های طبقاتی است، که این‌چنین پرولتاریا را به بهشتی خیالی وعده می‌دهند، به‌جایی که از گزند تمرکز سرمایه و از آسیب انحصارگری بورژوازی بری باشد!

استقلال «ملی» بورژوازی و هویت ضد آمریکایی دولت سرمایه‌مساله‌ی جریان‌هایی است، که می‌خواهند با سلاح ناسیونالیسم به نبرد با امپریالیسم و آمریکا بروند. چنین سیاست‌هایی فقط از جنبش بورژوازی ناسیونالیسم و ناسیونال‌شونیسم بیرون می‌زنند که به‌هدف

مبرا کردن دولت امپریالیسم را به عنوان نقیصه‌ی خارجی و تحمیلی، و عامل همه‌ی مصائب جامعه‌ی سرمایه‌داری، ترویج می‌کنند. به هر حال شناختن مشخصات جنبش ناسیونال‌شونیسم و جریان‌های سیاسی برآمده از آن، و همچنین چاره‌جویی برای حل مشکلاتی که خط سیاسی نئوتوده‌ایسم به‌بار خواهد آورد، شرط مهمی برای ادامه‌ی پیش‌روی‌ها در مبارزه‌ی طبقاتی است و مسیر مبارزه‌ی پرولتاریا علیه بورژوازی و علیه جریان‌های سیاسی رنگارنگش را هموار می‌کند.

مؤخره

تزاها و محتویات آموزشی که عمده‌ی فعالیت‌های جریان نئوتوده‌ایسم را شامل می‌شوند، هرگز در ژاژگویی‌های روشنفکرانه خلاصه نمی‌شوند، حتی فقط به در غلطیدن به ذهن‌گرایی و لفاظی توجیه‌گرانه‌ی خرده بورژوازی نیز محدود نیستند، همچنین سیاست‌هایی که این‌گونه دخالت‌گری سیاسی و انقلابی‌گری را نفی می‌کنند، از درک مناسبات اجتماعی از دریچه‌ی اکونومیسم و یا ورکرسیسم بر نمی‌آیند. آکادامیسم در نظریه‌پردازی و اکونومیسم در سیاست‌ورزی در نزد طیف کذاب «نئوتوده‌ایسم» در واقع پرده‌ی ساتری است، که پرورژیمی بودن و ضد «سرنگونی» شدن را در جنبش کارگری و در جامعه استتار می‌کند. احتراز و امساک درویش‌مآبانه از درگیر شدن در میدان سیاست، استتکاف محافظه‌کارانه از برخورد فعال نسبت به تحولات انقلابی، رها کردن سرنوشت دوره‌های انقلابی و سپردن مقوله‌ی قدرت سیاسی به افشار بورژوازی، و پس زدن مساله‌ی واقعی انقلاب سوسیالیستی در عصر امپریالیسم، ریشه‌ی اختلاف‌های حاد و کهنه میان دو سنت متضاد، یکی رزمنده و ماگزیمالیست و دیگری سازشکار و رفمیست، را آشکار می‌کند. نیازی به پرده‌پوشی نیست که برقراری آزادی‌های سیاسی در جهت بسیج کردن توده‌های طبقه‌ی کارگر در دوره‌های انقلابی و برای رفتن به سوی انقلاب سوسیالیستی ضرورت دارد، و همچنین ابایی نیست از این‌که انتکاس دولت سرمایه به روش سوسیالیستی می‌تواند تخته‌پرسی برای رسیدن به آغاز پروسه‌ی انقلاب مستمر سوسیالیستی باشد.

اگر اصول مارکسیسم از اساس در راستای چگونه تغییر دادن روند زندگی تعمیم می‌یابد، پس بحث سیاسی در جنبش سوسیالیسم طبقه‌ی کارگر نیز برپایه‌ی شکستن قالب دست‌ساز حاشیه‌ای بودن در جامعه و کوچ کردن به مرکز دنیای سیاست صورت‌بندی می‌شود؛ چراکه فقط با حضور موثر در عرصه‌ی سیاست می‌توان این روال رنج‌آور و ظالمانه‌ی زندگی را دگرگون کرد. انزوا از جامعه، برخورد واپس‌گرایانه نسبت به مکانیسم‌های جامعه به‌منظور جابه‌جا شدن نیروهای اجتماعی، عدم حضور در جنگ قدرت و لمیدن بر موقعیت متبرج روشنفکری در جنبش کارگری، از درون سنت «نئوتوده‌ایسم» ابداع نشده‌اند، بلکه میراث اختناق و سرکوب و شکست است، که خصوصیات جریان‌های نشأت گرفته از سنت توده‌ای-اکثریتی را متباز می‌کند. ماهیت همگی جریان‌های متعلق به این مکتب نه فقط گویای سیاست مانع‌تراشی سیاسی در راه ناهموار مبارزات طبقاتی است، بلکه وجود چنین جریانی به ادامه‌دار شدن عمر دولت سرمایه گره می‌خورد. باید به وضع فعلی خاتمه داد و بی‌تردید امر ساختن مناسبات جدید، سوسیالیست‌هایی را به میدان نبرد انقلابی با نظام سرمایه‌داری فرامی‌خواند، که برای ظاهر شدن در قلب جنگ قدرت تبحر داشته باشند.

در دوره‌های انقلابی دولت سرمایه از ثبات سیاسی می‌افتد و مبارزات سیاسی محور کشمکش‌های طبقاتی می‌شوند؛ در دوره‌هایی که بحران‌های انقلابی جامعه را فرامی‌گیرند، بخش وسیعی از جامعه قصد می‌کنند که دولت را کنار بگذارند، از طرف دیگر در این برهه‌ها قدرت سیاسی به مساله‌ی اصلی در مبارزات ضد دولتی می‌شود. در دوره‌ای که خیزش‌های انقلابی بنیان حکومت سرمایه‌داران را می‌لرزاند، مبارزات طبقاتی نسبت به مقتضیات اقتصادی پیش نمی‌روند، بلکه سیاست و قدرت سیاسی است که در راس امور جامعه گذاشته می‌شود؛ همچنین در دوره‌های انقلابی، به معضلات جامعه پاسخ انقلابی داده می‌شود. چه‌بسا که پیش‌شرط

اکثریت شدن به‌منظور جلوگیری از انقلاب مداوم نیز، از مجرای کسب قدرت سیاسی می‌گذرد. یعنی تعجیل در برقراری مناسبات اجتماعی مبتنی بر آزادی و رفاه و برابری، سوسیالیسم را به الزام در به‌دست‌آوردن قدرت سیاسی می‌رساند و به این اعتبار است، که پدیده‌ی اجتماعی اضمحلال دولت می‌تواند نیروی محرکه‌ی انقلاب بی‌وقفه‌ی سوسیالیستی باشد. درحالی‌که نئوتوده‌ایسم با اختفا پشت تز موهوم «تدارک انقلاب» سعی می‌کند، تا همسو بودن با جناح‌هایی در رژیم سرمایه را از انظار دور نگه دارد.

روی آوردن به تقویت روبنای دیکتاتوری بورژوازی یکی از وجوه شاخص سنت لیبرالیسم «چپ» است، که به عناد شدید با اپوزیسیون و به تقابل جدی با فعالیت‌های سوسیالیستی شناخته‌شود. همچنین مکتب نئوتوده‌ایسم تلویحا و با صراحت انقلاب سوسیالیستی را از دسترس پرولتاریا دور نشان می‌دهد، تا دولنگرا و اصلاح‌طلب بودن خود را توجیه کند. گنجینه‌ی تحلیلی که این شاخه از اپوزیسیون مجوزدار ابتیاع کرده است، در پراتیک غیر از همواره تزریق کردن رفرمیسم، سازشکاری لیبرالی و شکست سیاسی به مبارزات طبقاتی حاصلی ندارد. جریانی که پرولتاریا را در مبارزات سیاسی به تقوا و در رسیدن به آزادی و در برپا کردن انقلاب سوسیالیستی به صبر مداوم موعظه می‌کند، به‌طور واقعی منافع طبقات حاکم و سیاست‌های اردوگاه سرمایه‌داری را در جنبش کارگری اشاعه می‌دهد. از آنجا که پایان دادن به نفوذ اندیشه‌های طبقات حاکم و سیاست‌های دولت در جنبش کارگری امری مستمر است، واجب می‌کند که این جریان به تفصیل در سیاست و پراتیک افشا شود، و لازم است در برابر سمپاشی‌های ضد انقلابی و تلقین‌های خط منشویکی ایرانی، به معنای واقعی انقلاب و انقلابی‌گری پافشاری کرد. همین‌طور چون جریان نئوتوده‌ایسم به‌مثابه زانده‌ی سیاسی به دولت چسبیده است، تا زمانی می‌تواند مطرح باشد، که حکومت سیاسی بورژوازی حیات دارد. در نتیجه قبل از زوال آن، عمر مفید این جریان نیز به انتها خواهد رسید.

پانویس‌ها:

(۱)

- رجوع شود به مطلب «مساحی جغرافیای سیاست (ترسیم خطوط)»، نوشته‌ی «پویان صادقی»، منتشر شده در فضای مجازی: «کارحوزه‌ای» همان مفهوم حدزنده‌ی پراتیک کمونیستی در شرایط فعلی است که سراسرگرایی را نفی و از خیابان مملو از کارگران و فرودستان تن می‌زند واقف است که تا آنجا که سوپزکتیویته‌ی سرنگونی‌طلبی را کنار می‌زند تا جا برای پراتیسیته‌ی کمونیستی باز شود...»

- رجوع شود به مطلب «خیابان یک‌طرفه و عروسک‌های کوتوله‌اش» نوشته‌ی «پویان صادقی»، منتشر شده در فضای مجازی: «لنینیسم-بلشویک، باید بر حوزه‌ها استقرار یابد و کار شکیبایی حوزه‌ای، تولید و نشر ادبیات تحلیلی-سیاسی مشخص، آموزش اقتصاد-سیاسی مارکسیستی و سازمان‌دهی کمونیسم برآید...»

- رجوع شود به مطلب «چپ علیه کمونیسم» نوشته‌ی «وحید اسدی»، منتشر شده در فضای مجازی: «کار حوزه‌ای، امتداد بخشیدن به حدود سیاسی متناظر هر میزان از مبارزه‌ی اقتصادی است که افراد آن حوزه به آن دست یافته‌اند.»

- رجوع شود به مطلب «بنزین و مبارزه‌ی اقتصادی» نوشته‌ی «محمد رضا حنانه»، منتشر شده در فضای مجازی: «... استراتژی کار حوزه‌ای به این معنا است که حتی مطالبات سراسری طبقه‌ی کارگر هم باید از حوزه‌ها برخیزد و با منش کار حوزه‌ای ... مطرح شود.»

«... اعتراض‌های حوزه‌ای و اعتصاب برای افزایش دستمزد و تشکیل‌یابی حوزه‌ای کارگران گام مناسبی برای تبدیل کردن مبارزه‌ی اقتصادی تدافعی به مبارزه‌ی اقتصادی تهاجمی است.»

- رجوع شود به مطلب «نامه‌هایی از هفت‌تپه» نوشته‌ی «پوریا سعادت»، منتشر شده در فضای مجازی: «... حفظ مبارزات حوزه‌ای، یعنی احیا و تقویت نهادی که حول سازمان‌دهی کارگران برای پیگیری مبارزات روزمره‌شان شکل گرفته باشد.»

«...»

- رجوع شود به مطلب «مبارزات کارگران: استراتژی‌ها و تاکتیک‌ها» نوشته‌ی «خسرو خاکبین»، منتشر شده در فضای مجازی: «... ایجاد سندیکاهای کارگری... مبتنی است بر استراتژی‌ای که به خیابان یا به خانه بر فعالیت درون حوزه‌ها پا می‌فشارد.»

- رجوع شود به مطلب «یک لانگ‌شات: از خیابان تا شورا» نوشته‌ی «هادی کلاه‌دوز»، منتشر شده در فضای مجازی: «... کار حوزه‌ای بدین معناست که در شرایط کنونی تا آنجا برای مبارزه‌ی طبقاتی گشوده می‌شود که دست‌وپای سرنگونی‌طلبی در توپوس‌های کارخانه و دانشگاه قطع گردد.»

(۲)

- رجوع شود به مطلب «کلیت و تروما» نوشته‌ی «پویان صادقی»، منتشر شده در فضای مجازی: «لیکن در این میان، خود شکل مشخص امپریالیسم مبتنی بر بورژوازی ملی، امکان خروج بورژوازی‌ای را از مدار جاذبه و میدان مغناطیس امپریالیسم تعبیه می‌کند که پاسخ امپریالیسم بدان داخل کردن اجباری خط‌های مخروج به آن مدار و میدان است. این خروج بورژوازی، به دلیل تطوّر ساختار سرمایه داری تاریخی، امکان هرگونه اعتلا را پیشاپیش از آن سلب می‌کند، چرا که افق این خروج به طرز و ارونئی در خود امپریالیسم نهفته است.»

- رجوع شود به مطلب «وهم‌های ۱۴۰۱» نوشته‌ی «پویان صادقی»، منتشر شده در فضای مجازی: «... فروریزش جهان معنایی «امپریالیسم مبتنی بر بورژوازی ملی» سوژه‌ی کاپیتالیزه‌ی فرودست را دست‌خوش اضطرابی می‌کند که از درونش می‌تواند کمونیسیم سرریز کند. ...»

(۳)

- رجوع شود به سند «اعلامیه‌ی کمیته‌ی مرکزی حزب توده؛ درباره‌ی لحظه‌ی خطرناک کنونی» منتشر شده در نشریه‌ی «دنیا» در تاریخ ۱۳۵۹

- رجوع شود به مطلب «حزب توده و مسائل انقلابی-مپرسش و پاسخ با نورالدین کیانوری» که در سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ منتشر شده است: «ناراضی کردن هر چه وسیع‌تر مردم یکی از مهم‌ترین عناصر بعد سیاسی توطئه‌ی هشتم آمریکا تلاش همجانبه برای ناراضی کردن هر چه بیشتر اقشار گوناگون مردم، و یا دقیق‌تر بگوییم، توده‌های ده‌ها میلیونی محرومان و اقشار متوسط.»

- رجوع شود به نشریه «نامه‌ی مردم» (ارگان مرکزی حزب توده)، منتشر شده در تاریخ شنبه ۱۸ بهمن ۱۳۵۹: «چپ‌نماهای «اقلیت» با همراهی گروهک‌های آمریکایی پیکار و رزمندگان... علی‌رغم اطلاعیه‌ی وزارت کشور مبنی بر هرگونه راهپیمایی در روز جمعه... سعی در به آشوب کشاندن تهران کردند...»

(۴)

- رجوع شود به نشریه «نامه‌ی مردم» (ارگان مرکزی حزب توده)، منتشر شده در تاریخ یکشنبه ۶ مهر ۱۳۵۹: «ضد انقلاب قصد دارد بار دیگر در شرکت واحد اتوبوسرانی را به اعتصاب بکشاند. هدف ضد انقلابیون از دامن زدن به توطئه‌ی اعتصاب شرکت واحد، هماهنگ ساختن آگاهانه‌ی این اقدام با توطئه‌ی هفتم آمریکا است.»

- رجوع شود به مطلب «وهم‌های ۱۴۰۱» نوشته‌ی «پویان صادقی» منتشر شده در فضای مجازی:
«... باید بدانیم که منظومه‌ی فکری سرنگونی‌طلبانه... از بخشی و شهابی و نجاتی، مُشتی به‌اصطلاح «فعال‌کاری» و در واقع پادوی
امپریالیسم می‌سازد که فعل‌شان به مبارزه‌ی طبقاتی ربطی ندارد و آب به آسیاب دشمن می‌ریزد.»

(۵)

انگلس

(۶)

- رجوع شود به مطلب «برخی مسائل حاد انقلاب ایران» نوشته‌ی «احسان طبری» در تاریخ ۱۳۵۸، انتشارات حزب توده‌ی ایران:
«نبرد ما با سرمایه‌داران وابسته‌ی به امپریالیسم است و نه با سرمایه‌داری ملی و هم‌بسته با خلق»

(۷)

- رجوع شود به مطلب «مسایل میرم انقلاب پس از پیروزی خط امام در انتخابات» نوشته‌ی «نورالدین کیانوری»، منشر شده در مرداد ۱۳۶۰:
«...ما در سخنان دیروز حجت‌الاسلام رفسنجانی، در نماز جمعه، که آن را مثبت ارزیابی می‌کنیم، چنین برخوردی را احساس کردیم. امیدواریم
که چنین برخوردی در تنظیمات دادگاه‌های انقلاب هم غلبه کند.»

- رجوع شود به مطلب «وهم‌های ۱۴۰۱» نوشته‌ی «پویان صادقی»، منتشر شده در تاریخ ۴ دی ۱۴۰۱ در فضای مجازی:
«... وظیفه‌ی کمونیست‌ها پراتیک کردن تقابل سیاسی‌ای سفت‌وسخت و سنگین علیه غایله‌ی ۱۴۰۱ است و در همین سیاق در هم‌کوبیدن چپ
سرنگونی‌طلب.»

(۸)

- رجوع شود به نشریه‌ی «دنیا» (سیاسی و تئوری حزب توده‌ی ایران)، منتشر شده در تاریخ دی ۱۳۵۹:
«یکی از ویژگی‌های شیوه‌ی مبارزه‌ی ضد انقلاب و امپریالیسم ایجاد تعداد بی‌شماری از این گروهک‌های نفاق‌افکن به موازات یکدیگر است. ...
عملکرد این گروهک‌ها در جهت اهداف ضد انقلاب است و بدون چون و چرا آب به آسیاب دشمن می‌ریزد.»

- رجوع شود به نشریه‌ی «مردم»، منتشر شده در تاریخ چهارشنبه ۱۲ خرداد ۱۳۵۸:
«مجموعه اقدامات زیان‌بخش گروه‌های افراطی چپ و پیامدهای خطرناک آن، دومین عامل را تشکیل می‌دهد که به وسیله‌ی آن، آب به آسیاب
دشمنان انقلاب ریخته شود.»

- رجوع شود به مطلب «وهم‌های ۱۴۰۱» نوشته‌ی «پویان صادقی»، منتشر شده در فضای مجازی:
«... باید بدانیم که منظومه‌ی فکری سرنگونی‌طلبانه... از بخشی و شهابی و نجاتی، مُشتی به‌اصطلاح «فعال‌کاری» و در واقع پادوی
امپریالیسم می‌سازد که فعل‌شان به مبارزه‌ی طبقاتی ربطی ندارد و آب به آسیاب دشمن می‌ریزد.»

(۹)

- رجوع شود به مطلب «مساحی جغرافیای سیاست (ترسیم خطوط کلی)» نوشته‌ی «پویان صادقی»، منشر شده در فضای مجازی:
«... کل آن‌چه ما به‌عنوان جنبش «سرنگونی‌طلبی»... بر همین رانه و بستر عمل می‌کند و بر همین سیاق از ابتدا تا انتهایش پروامپریالیستی
است.»

- رجوع شود به مطلب «بلشویک‌ها و وظایف کنونی (درباره‌ی اعتراضات اخیر)» نوشته‌ی «محمدرضا حنانه»، منتشر شده در فضای مجازی:
«... دادن شعارهای سرنگون‌طلبی گام برداشتن در مسیر برآوردن امیال امپریالیستی-آن هم در شرایطی که سرنگونی فقط و فقط خواست

آمریکا را برآورده می‌کند. به این خاطر، این اعتراضات نتوانسته است با کلیت (مبارزه‌ی طبقاتی) پیوندی برقرار کند. ... چاره‌ی کار فقط سازمان‌دهی طبقه‌ی کارگر نیست، بلکه در کنار آن-و بیش از آن-باید سویه‌های ارتجاعی سرنگونی‌طلبی را نیز افشا کرد، که در وضعیت کنونی فقط منافع امپریالیسم را تقویت می‌کند.»

- رجوع شود به مطلب «مبارزات کارگران: استراتژی و تاکتیک‌ها» نوشته‌ی «خسرو خاکبین» منتشر شده در تاریخ آذر ۱۳۹۷ در فضای مجازی:

«... دی‌ماه عصبانی بود که در وضعیت فعلی توازن قوا در مبارزه‌ی طبقاتی، بیش از هر چیز دیگری امپریالیسم می‌توانست از آن استفاده کند، که البته سرکوب شد. تا زمانی‌که وضعیت مبارزه‌ی طبقاتی چنین است، چنین اعتراضاتی کم یا زیاد امکانی را در اختیار امپریالیسم قرار می‌دهند تا افق امپریالیستی را تقویت کند.»

(۱۰)

- رجوع شود به مطلب «جمهوری اسلامی، طراز سیاست و دال سیال حجاب» نوشته‌ی «پویان صادقی»، منتشر شده در فضای مجازی

- رجوع شود به مطلب «مساله‌ی مهم تزکیه‌ی اخلاقی را به چگونگی حجاب زنان محدود نکنیم!» منتشر شده در نشریه‌ی «نامه‌ی مردم» (ارگان حزب توده‌ی ایران)، در تاریخ دوشنبه ۱۶ تیر ۱۳۵۹:

«یکی از نمونه‌های بارز این شیوه‌ی امپریالیسم و ضد انقلاب را این روزها در مساله‌ی پوشش اسلامی ملاحظه می‌کنیم.»

«... پوشش منافق با اخلاق عمومی و عفت همگانی یکی از مظاهر استعمارزدگی و فساد اجتماعی در جامعه‌ی زمان طاغوت شاهنشاهی بود.»

«...»

«... در مساله‌ی پوشش اسلامی دشمن اصلی ما امپریالیسم آمریکا است. ... سعی دارند در جهت ایجاد تشنج حداکثر بهره‌گیری را بنمایند. ...»

(۱۱)

- رجوع شود به مطلب «مبارزات کارگران هفت‌تپه-اوج‌ها و فرودها-نقدی روبه آینده» نوشته‌ی «روزبه راسخ»، منتشر شده در فضای مجازی

- رجوع شود به مطلب «چپ علیه کمونیسم» نوشته‌ی «وحید اسدی»، منتشر شده در فضای مجازی

(۱۲)

- رجوع شود به مطلب «جمهوری اسلامی، طراز سیاست و دال سیال حجاب» نوشته‌ی «پویان صادقی»، منتشر شده در فضای مجازی

(۱۳)

- رجوع شود به مطلب «براندازی یا انقلاب» نوشته‌ی «رضا کریم‌پور»، منتشر شده در تاریخ بهمن ۱۳۹۷ در فضای مجازی:

«بی‌شک حوادث دی‌ماه ۱۳۹۶، رعدی در آسمان بی ابر نبود... اما ابرهای آسمان که این بارش حوادث را موجب شدند تنها از بخارهایی تشکیل نشدند که سرچشمه‌شان نزاع سیاسی دولت ایران با دولت آمریکا بود.»

- رجوع شود به مطلب «مساحی جغرافیای سیاست (ترسیم خطوط کلی)» نوشته‌ی «پویان صادقی»، منتشر شده در فضای مجازی:

«گفته شد که شکاف حاصل از جدا افتادگی ج.ا.ا از امپریالیسم‌اش موجد اختلاف پتانسیلی می‌شود که جریان و جنبشی را کلید می‌زند که نامش را سرنگونی‌طلبی گذاشته‌ایم. ... درست به همین دلیل از ابتدا تا انتهایش پروامپریالیستی است.»

(۱۴)

- رجوع شود به مطلب «خیابان یک‌طرفه و عروسک‌های کوتوله‌اش» نوشته «پویان صادقی» منتشر شده در فضای مجازی:

«این ساختار نوین امپریالیستی، موجب امکان خروجی بورژوازی از مدار و میدانش می‌شود که باز خود بازگشت به آن مدار را در هر وهله، به منزله‌ی بدیل همان خروج، تمهید می‌کند.»

(۱۵)

- رجوع شود به مطلب «وهم‌های ۱۴۰۱» نوشته‌ی «پویان صادقی»، منتشر شده در فضای مجازی:
«... هدف جنبش سرنگونی بازگرداندن ایران به مدار امپریالیستی آمریکا و جذب و ادغام سیاسی آن در این مدار و میدان است.»

(۱۶)

- رجوع شود به مطالب و مواضع شناخته شده‌ی طیف «مهدی گرایلو»، «علی علی‌زاده» و «پریسا نصرآبادی»

(۱۷)

حتی مورد اقبال از سوی «عدالت» جویانی مانند «محمد خنیفر» هم قرار نگرفته است!